جلسه 344

چهارشنبه 23/02/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در اقوال واجب تخییری بود. قول سوم قول صاحب کفایه بود که واجب تخییری را دو قسم کرد، قسم اول این بود که جامع ذاتی بین افعال، واجب باشد. قسم این بود که کل فعلٍ واجب باشد بسنخ وجوب لا یجوز ترکه الا الی بدله.

در این قسم دوم فرض می شد که هر فعلی ملاک مستقل دارد ولی امکان استیفاء ملاک همه این افعال نیست.

مرحوم آقای خوئی فرموده اند این تصویر خلاف ظاهر دلیل واجب تخییری است که وجوب تخییری رفته است روی جامع انتزاعی احدها. و این هم از اوهام است که ما بگوئیم تضاد در ملاکات افعال است. در خود افعال تضاد فرض می شود، بین قیام و قعود تضاد هست، اما اینکه بین ملاک افعال تضاد باشد که قابل استیفاء نباشند این ملحق به انیاب اغوال است.

اقول: این فرمایش آقای خوئی ره قابل مناقشه است. مرحوم آخوند تصویر ثبوتی کرد، نگفت ظاهر واجب تخییری قسم دوم است. قسم دوم یک تصویر ثبوتی بود برای وجوب تخییری، وفی الجمله هم قابل قبول است. منتهی ما اشکالمان این بود که نگوئید وجوب تخییری سنخ وجوب لا یجوز ترکه الا الی بدله. نه، می شود وجوب مشروط. واجب است این فعل علی تقدیر ترک آن اطراف دیگر. اما اینکه بگوئیم فرض نمی شود این قسم دوم، دلیلی نداریم بر ابطال فرضیه قسم دوم. چرا تضاد در ملاکات را ما انکار کنیم؟ خوردن عسل و خوردن خربزه مثال معروف است، که ممکن است هر دو را بخوریم اما ملاک خوردن خربزه با ملاک خوردن عسل با هم قابل استیفاء نیستند. مولا گاهی می گوید یا شربت بیاور یا دوغ بیاور، هر دو هم ملاک دارد. ولی مولا می بیند خودش معده اش گنجایش هم شرب و هم دوغ ندارد. آوردن شرب و آوردن دوغ که محال نیست، ممکن است. چه مشکلی دارد که مکلف هم دوغ بیاورد و هم شربت. امکان استیفاء ملاک هر دو وجود ندارد. این هیچ محذوری ندارد. مخصوصا ملاکهای عقلائی یا ملاکهای شرعی و تعبدی که این قوانین تکوینی بر آن حاکم نیست.

در فرض تقارن هم که بخواهد همزمان دو فعل را ایجاد کند، ممکن است ملاک در یک فعل مشروط است استیفائش به عدم تقارن دیگری. مثلا ملاک عتق رقبه در فرض تقارن با صوم استیفاء نمی شود، ولی ملاک صوم در فرض تقارن با عتق رقبه هم استیفاء می شود. ولذا اگر مقارن هم انجام بدهیم باز نمی توانیم هر دو ملاک را استیفاء کنیم، ولی ملاک یکی قابل استیفاء است. حالا یا فرض دیروز که مطرح می کردیم که در فرض تقارن پنجاه درصد هر کدام از این دو ملاک قابل استیفاء است، یا فرض امروز ما که در جزوه هم نوشته ایم که ممکن است ملاک در عتق رقبه به شرط عدم التقارن مع الصوم باشد ولی ملاک در صوم لابشرط باشد. وقتی در کنار هم ومقارن هم عتق رقبه می کنیم وصوم می کنیم، خب ملاک صوم تحصیل می شود. چون ملاک صوم لابشرط از تقارن با عتق رقبه است، ولی ملاک عتق رقبه استیفاء نمی شود چون ملاک او بشرط لای از تقارن با اطعام است.

پس تصویر دوم مرحوم آخوند اشکال عقلی ندارد.

نسبت به این بخش از کلام مرحوم آخوند ما قبول کردیم که باید مرحوم آخوند بجای سنخ وجوب بگوید وجوب مشروط. اتفاقا برداشت مرحوم آقای خوئی از کلام مرحوم آخوند این است که در قسم دوم وجوب مشروط است. ما تفسیر کردیم گفتیم مرحوم آخوند می گوید وجوب مشروط نیست سنخ وجوب فرق می کند. ما اشکالمان بر مرحوم آخوند این بود که بگوئید وجوب مشروط است در قسم دوم، اما اینکه قسم دوم محال است خلاف ظاهر ادله است، این اشکالهد/گ

ق56گ76 /گ

گا به مرحوم آخوند وارد نیست.

سؤال: برای چی مرحوم آخوند می گویند واجب مشروط نیست؟ چون خلاف ظاهر ادله است. جواب: به هر حال می خواهیم ببینیم قسم دوم ممکن است یا ممکن نیست. قسم دوم ممکن است. منحصر هم که نیست واجب تخییری به قسم دوم تا بگوئید خلاف ظاهر ادله است. یک تصویر ثبوتی است و اشکالی ندارد.

### قول چهارم در تفسیر وجوب تخییری

قول رابع قول محقق عراقی است. ایشان فرموده است که واجب تخییری را اینطور تفسیر کنیم، بگوئیم: وجوب عتق یعنی وجوب سدّ باب عدم بر عتق من بعض الجهات. عدم عتق دو نوع است، عدم عتق که مقرون است به وجود اطعام، عدم عتق که مقرون است به عدم اطعام. ما دو حصه داریم بب رای عدم العتق: عدم العتق در کنار عدم الاطعام، عدم العتق در کنار وجود اطعام. محقق عراقمخی می گوید مولا از ما خواسته است این عدم عتقی که مقارن عدم اطعام است سدّ بکنیم. اما عدم عتقی که مقارن است با وجود اطعام، نه سدّ باب او لازم نیست. نتیجه این می شود کسی که اطعام می کند تکلیف مولا را امتثال کرده است، چون سدّ کرد باب عدم عتق مقارن عدم الاطعام را. امتثال کرد. باب عدم العتق را آن عدم العتقی که مقارن عدم الاطعام است سدّ کرد. آن عدم العتقی که الان می بینید، آن عدم العتقی است که مقارن با وجود اطعام است. مولا از ما نخواسته بود که این عدم العتق مقارن وجود اطعام را هم سدّ کنیم وسدّ باب کنیم بر آن. از آنطرف در رابطه با اطعام هم همینطور، می گوید سدّ باب العدم علی الاطعام العدم المقارن لعدم العتق. من اگر اطعام بکنم یا عتق بکنم هر دو تکلیف راا امتثال کرده ام. دو تا تکلیف تعیینی است یکی به سدّ باب عدم عتق الا عدما مقارنا لوجود الاطعام، و یکی هم امر به سدّ باب اطعام الا عدما مقارنا لوجود العتق. اما خدا نیاورد آن روزی را که نه اطعام بکنم و نه عتق رقبه. دو تا تکلیف را عصیان کرده ام. چرا؟ برای اینکه نه سدّ باب عدم کرده ام بر عتق رقبه و نه سدّ باب عدم کرده ام بر اطعام. چون فرض این است که هر دو عدم مقرون شدند به عدم دیگری. اگر هر دو را بیاورم امتثال است. یکی را بیاورم باز امتثال هر دو است. یعنی کسی که عتق می کند دو تا امر را امتثال می کند، چون سدّ باب عدم مقرون به عدم دیگری می کند.

سؤال وجواب: کسی که هم عتق می کند و هم اطعام می کند بالاخره خواسته مولا را امتثال کرده است. ... لابشرط است دیگر، گفت باب عدم عتق را آن عدمی که مقرون است به عدم دیگری سدّ کن. ... بالاخره عدم عتق مقرون به عدم اطعام منسد شد دیگر. کسی منسد نمی کند این عدم را که هر دو را ترک کند. گر هر دو را ترک کرد هم عتق را ترک کرد وهم اطعام را، سدّ نکرد باب عدم عتق مقرون به عدم اطعام را.

سؤال وجواب: چه فرق می کند هم عتق واجب است و هم اطعام واجب است. دو تا وجوب هست، اگر شما هم عتق بکنید و هم اطعام، هر دو امر به سدّ باب عدم من بعض الجهات را امتثال کردید. ولی اگر هر دو را ترک کنید دو تا تکلیف را عصیان کردید، چرا؟ برای اینکه یک تکلیف این است که باب عدم عتق را که مقرون است به عدم الاطعام سدّ کن شما سدّ نکردی. از آن طرف باب عدم الاطعام را که مقرون است به عدم العتق سدّ کن آن را هم سدّ نکردی. باب هر دو عدم مفتوح است و منسدّ نیست.

بعد محقق عراقی می گوید لازمه حرف ما تعدد عقاب است. چون دو تا تکلیف عصیان شد. الا أن یقال که چون مصلحت واحده است و فوت شده مصلحت واحده، ولذا عقاب متعدد نمی شود. این بیان محقق عراقی است.

اقول: این فرمایش محقق عراقی خلاف ظاهر ادله است. وجدانا در واجب تخییری وجوب نرفته روی سدّ باب العدم. وجوب رفته روی عتق، وجوب رفته روی اطعام، علی نحو التخییر. ما دو وجوب نداریم، بلکه یک وجوب داریم رفته روی عتق أو الاطعام. ما برای توجیه این وجوب که نمی توانیم به راه های غیر عرفی کشیده بشویم.

سؤال وجواب: دو تا وجوب تعیینی نفسی است، منتهی نه وجوب عتق، بلکه وجوب سدّ باب عدم بر عتق الا من حیث العدم المقرون بوجود الاطعام. سدّ کن باب عدم را بر عتق مگر آن عدم العتقی که مقرون است به وجود اطعام. او را لازم نیست ترک کنی. وهکذا در مورد اطعام. دو تا وجوب تعینیی به این نحو.

و محقق عراقی در بحث قاعده اشتغال بر اساس همین توجیه ها قائل شده است به وجوب احتیاط در موارد شک بین تعیین و تخییر که نمی دانیم آیا واجب است عتق رقبه تعیینا، یا واجب است عتق رقبة أو الاطعام تخییرا، ایشان قائل به اصالة التعیین شده است. که این بحث را فعلا مطرح نمی کنیم.

### قول پنجم در تفسیر وجوب تخییری

قول خامس در رابطه با وجوب تخییری: قول مرحوم نائینی وآقای بروجردی ره است. می گویند: اصلا متعلق وجوب احدهمای مصداقی است.

توضیح ذلک: ما یک احدهمای مفهومی داریم یعنی عنوان و مفهوم احدهما. یکی احدهمای مصداقی داریم یعنی واقع احدهما نه مفهوم احدهما. همان چیزی که محقق اصفهانی نام آن را فرد مردد می گذارد و می گوید مفهوم فرد مردد بالحمل الشایع وجود ذهنی متعین دارد، اما مصداق فرد مردد محال است، چون الفرد المردد لا هویة له و لا ماهیة. ما در خارج فرد مردد نداریم، چون وجود عین تشخص است. معنا ندارد که ما در خارج وجود غیر متشخص داشته باشیم وجود مردد داشته باشیم.

محقق نائینی وآقای بروجردی گفته اند اتفاقا همین فرد مردد بالحمل الشایع همین متعلق وجوب است. چطور؟

فرموده اند: یکوقت بحث اراده تکوینیه است، یعنی صرف قدرت می کنیم در انجام فعل. بله در اینجا یا صرف قدرت می کنیم در عتق تعیینا و صرف قدرت می کنیم در اطعام تعیینا. صرف قدرت در احدهمای مردد معقول نیست.

اما یکوقت بحث وجوب است. وجوب مشکلی ندارد. وجدانا تعلق می گیرد به فرد مردد. حالا بجای وجوب بگذارید شوق تکوینی نه اراده تکوینیه به معنای صرف القدرة، نه، صرف القدرة محال است به غیر فرد معین تعلق بگیرد، اما وجوب یا شوق نفسانی اینها می تواند به فرد مردد تعلق بگیرد. برای اینکه روشنبشود مثال می زنیم به شوق:

می گویند گاهی انسان شوق دارد به یک فعل معین. می گوید شوق دارم آب بیاشامم. گاهی شوقش مستقر نیست بر شرب ماء، مثل رقص نور که این نور تبادل می شود ثبات ندارد، تا می خواهی نگاه کنی وبگوئی این لامپ روشن است، می بینی از این لامپ رد شد رفت لامپ دیگر روشن شد، همینجور این نور می چرخد در این لامپها. شبیه این حالت در شوق انسان هست. شوق تعلق می گیرد گاهی به خصوص شرب ماء ومستقر می شود بر او. گاهی نه، ثبات و استقرار ندارد، می گوید دوست دارم شرب ماء یا شرب لبن را. یعنی استقرار پیدا نمی کند این شوق بر خصوص شرب ماء یا بر خصوص شرب لبن. ولذا شما شوق دارید به شرب الماء أو شرب اللبن. نه اینکه به مفهوم احدهما شوق دارید. مفهوم احدهما که نه شکم را سیر می کند و نه تشنگی را برطرف می کند. به واقع احدهما شوق دارید، اما شوق دارید به یک واقع غیر ثابت و غیر مستقر. ولذا می گویند علم اجمالی هم همین است. یکوقت می گوئید زید آمد، یکوقت می گوئید می دانم یا زید آمد یا عمرو آمد. یعنی علمتان استقرار ندارد بر خصوص مجیء زید. ولذا فرموده اند که وجوب تخییری تعلق می گیرد به احدهمای مصداقی یعنی بالفرد المردد المصداقی. نه به مفهوم فرد مردد، نه به مفهوم احدهما، به واقع احدهما. همان واقع غیر ثابت یعنی واقع غیر مستقر و متزلزل.

سؤال وجواب: مفهوم احدهما که ملاک ندارد. مفهوم احد الفعلین که مصلحت ندارد. مصلحت در شرب ماء است و در شرب لبن. وقتی مصلحت در شرب ماء است و در شرب لبن، شما شوقتان تعلق می گیرد به شرب ماء وشرب لبن منتهی به نحو غیر مستقر. می گوئید دوست دارم یا آب بیاشامم یا شیر.

سؤال وجواب: گفته اند اراده به معنای اراده تکوینیه أی صرف القدرة، بله صرف قدرت نمی شود بکنید در احدهمای مردد. بالاخره وقتی شما دارید می آشامید یا آب می آشامید یا شیر. اما در مثال شوق و وجوب نه، می گوئید دوست دارم یا آب بخورم یا شیر بخورم. "إنی ارید أن انکحک احدی ابنتی"، عنوان متعلق شوق عنوان احدهما نیست، بلکه آن واقع احدهما است. واقعا شوق دارد یا این دخترش را بدهد به موسی علیه السلام یا آن دخترش را، نه عنوان احدهما. اینجور فرموده اند.

محقق اصفهانی ره اشکال کرده، فرموده ما فرد مردد که در خارج نداریم. مفهوم فرد مردد یعنی مفهوم احدهما که فرد مردد نیست. مفهوم احدهما یک وجود ذهنی و یک مفهوم روشنی دارد. مفهوم احدهما. فرد مردد مفهومی. شما می خواهید بگوئید واقع احدهما، فرد مردد مصداقی. آخه فرد مردد بالحمل الشایع لا هویة له و لا ماهیة. وجود عین تشخص است. مگر می شود وجود غیر متشخص ما داشته باشیم. در خارج یا ما زید داریم یا عمرو، فرد مردد بین زید و عمرو که ما در خارج نداریم. ولذا این تصویر شما غیر معقول است.

اقول: می گوئیم جناب محقق اصفهانی! اولا: از اینکه شما اعتراف کردید عنوان احدهما مفهوم احدهما، این وجود ذهنی معین دارد و می تواند متعلق وجوب باشد. وجوب تعلق بگیرد به عنوان احدهما. از این مطلب شما ما خرسندیم، ولی چرا شما زیر بار این مطلب نمی روید و نخواهید رفت که عنوان احدهما متعلق وجوب باشد، بلکه مبنای دیگری دارید. ولی در این بحث در اشکال به مرحوم نائینی اعتراف کردید که می شود مفهوم احدهما متعلق یک صفت نفسانیه یا یک صفت اعتباریه باشد. اینجا اعتراف می کنید ولی خودتان زیر بار این مبنا نمی روید و متعلق وجوب را عنوان احدهما نمی دانید، ولی در اینجا این را در اشکال به مرحوم نائینی اعتراف کردید که عنوان احدهما مشکل ندارد می تواند متعلق صفت نفسانیه یا صفت اعتباریه ای مثل وجوب باشد. حالا به این کار نداریم.

راجع به این بخش از کلامتان که فرمودید فرد مردد مصداقی محال است داشته باشیم؛ جناب محقق اصفهانی! اولا مرحوم نائینی وهمینطور آقای بروجردی نگفتند ما در خارج فرد مردد داریم. بحث در این است که شوق طرفش مستقر نیست، نه اینکه در خارج ما فرد مردد داریم. ما در خارج غیر از شرب ماء و غیر از شرب لبن چیز دیگری به نام فرد مردد نداریم. هیچ کس ادعا نمی کند که ما در خارج فرد مردد داریم. ادعا این است که شوق در تعلق به این شرب ماء وشرب لبن استقرار ندارد. ولذا می گوید دوست دارم یا آب بیاشامم یا شیر بیاشامم. عدم استقرار در طرفین شوق چه ربطی دارد به این بحث فلسفی که الفرد المردد لا هویة له و لا ماهیة؟

پس این اشکال شما وارد نیست.

ثانیا: شما می گوئید ما در خارج شرب ماء داریم بطور معین، شرب لبن داریم بطور معین، فرد مردد نداریم. خب مگر مرحوم نائینی گفت ما فرد مردد داریم در خارج. شوق در نفس شما در مقام تعلق به شرب ماء وشرب لبن استقرار ندارد، یعنی این دو مفهوم را در ذهن تصور کردید، اما شوق تعلقش به این دو مفهوم استقرار پیدا نکرد. یعنی شما تصور کردید شرب ماء را، تصور کردید شرب لبن را، وشوق پیدا کردید به شرب ماء أو شرب اللبن. متعلق شوق نه اینکه در خارج فرد مردد است که ما در خارج غیر از شرب لبن و شرب ماء چیزی به نام فرد مردد داریم. کی مرحوم نائینی و آقای بروجردی ره همچنین ادعائی کردند؟ آنها می گویند طرفیت برای شوق گاهی طرفیت مستقره است، می گوید من شوق دارم به شرب ماء. ثبات دارد این شوق در طرفیت نسبت به شرب الماء. گاهی نه استقرار وثبات ندارد. این را می گویند.

سؤال وجواب: اصلا شوق تخییری یک سنخی است از شوق. شوق تخییری یعنی می گوید شوق دارم یا به آب خوردن یا به شیر خوردن. اصلا متعلق شوق استقرار ندارد، چون أو ضد استقرار است. وقتی می گوئید یا این یا این، ضد استقرار است، نمی گوئید حتما این،؛ بلکه می گوئید یا این یا این.

ثالثا: جناب محقق اصفهانی! اینکه شما اصرار دارید فقها و اصولا که فرد مردد چون در خارج موجود نیست پس ما در بسیاری از مباحث در فقه و اصول مواجه می شویم با این اشکال عدم وجود فرد مردد. مثلا شما می دانید یا نماز ظهرتان باطل شد یا نماز عصر. واحتمال میدهید هر دو نماز باطل باشد. چرا؟ برای اینکه می گوئید یکی به من گفت که تو مسلم در این دو نماز هشت تا رکوع بجا نیاوردی، اما نمی دانم هفت تا رکوع بجا آوردی یا شش تا. من از پیامبر از جبرئیل شندیم که گفت فلانی در این دو نمازش هشت تا رکوع بجا نیاورد. به جوری که اگر فی علم الله این دو تا نماز شما هر دو باطل باشد، جبرئیل امین هم نمی تواند تعیین کند که آن نمازی که شما می دانید باطل است کدام نماز است. چرا؟ برای اینکه عنوان ندارد. شما علم اجمالی دارید که یکی از این دو نماز باطل است و احتمال هم می دهید نماز دوم باطل باشد. اگر هر دو نماز باطل باشد هیچ عنوان معیِّن و مشخِّصی نیست که تعیین کند آن معلوم بالاجمال شما کدام نماز است. چون هر دو نماز فی علم الله باطل است. اگر بگویند شما می دانستی نماز ظهر باطل است، لم لا یعکس، چرا نمی گویند تو می دانستی نماز عصر باطل است؟ ترجیح ندارد.

در همین مثال اگر کسی بیاید بگوید قاعده فراغ جاری می کنیم، می گوئیم می دانم یکی از این دو نماز باطل است، و اشک فی الصلاة الاخری، همان صلاة اخرایی که معین نیست. فتجری قاعدة الفراغ فیها. محقق اصفهانی اشکال می کند، می گوید قاعده فراغ در کدام نماز جاری است؟ در نماز ظهر یا در نماز عصر یا در فرد مردد؟ اگر بگوئید در نماز ظهر، می گوید تعارض می کند با قاعده فراغ در نماز عصر. اگر بگوئید در نماز عصر، می گوید تعارض می کند با قاعده فراغ در نماز ظهر. اگر بگوئید قاعده فراغ در احدی الصلاتین لابعینها، می گوید این فرد مردد است.

می گوئیم جناب محقق اصفهانی! یک نظر عقلی داریم و یک نظر عرفی. از نظر عرفی یک جور باید صحبت کنیم از نظر عقلی جور دیگر. عقل وقتی می آید به او می گوئیم موضوع قاعده فراغ عنوان الصلاة الاخری است، منتهی عنوان فانی در خارج. می گوئیم آقای عقل مشکلی هست؟ می گوید نه، عنوان الصلاة الاخری عنوانٌ متعینٌ ذهنی. بالحمل الشایع فرد مردد نیست. می گوئیم پس جناب عقل هیچ مشکلی نیست که قاعده فراغ موضوعش به نظر عقل الصلاة الاخری باشد، عنوان الصلاة الاخری باشد. چرا؟ برای اینکه الصلاة الاخری مصداق صلاة است. عنوان الصلاة الاخری مصداق عنوان صلاة است دیگر. پس مشکلی عقلی حل می شود.

می رویم سراغ عرف؛ می گوئیم جناب عرف! موضوع قاعده فراغ به نظر تو چیست؟ عنوان الصلاة الاخری است؟ می گوید نه، عنوان الصلاة الاخری که به درد من نمی خورد. قاعده فراغ در وجود خارجی صلاة اخری جاری می شود.

ولی به عرف می گوئیم وجود خارجی الصلاة الاخری مشکلی ندارد قاعده فراغ در آن جاری یشود؟ می گوید نه، به نظر من هیچ مشکلی ندارد. چرا؟ برای اینکه عرف می گوید تو اگر قاعده فراغ هم جاری نکنی، من قبل از آن خودم گفته ام که یقین دارم یکی از این دو نماز باطل است وشک دارم در بطلان نماز دیگر. من شک دارم در بطلان نماز دیگر، حالا شما بیائی بگوئی در نماز دیگر قاعده فراغ جاری کن. مشکل خاصی ایجاد نکردی. همانی که من شک دارم که نماز دیگر صحیح است یا صحیح نیست، قاعده فراغ جاری کردی.

پس از نظر عقل موضوع قاعده فراغ عنوان الصلاة الاخری است. از نظر عرف واقع الصلاة الاخری است. عرف مشکلی برای فرد مردد نمی بیند. چون خودش می گوید اشکّ فی الصلاة الاخری، حالا شما بیائید بگوئید تجری قاعدة الفراغ فی الصلاة الاخری، چه مشکلی دارد برای عرف. اما عقل مشکل ایجاد می کند، عقل را با زبان خودش قانع می کنیم. می گوئیم اصلا از نظر شمای عقل موضوع قاعده فراغ عنوان ذهنی الصلاة الاخری است.

وهمینطور مثالهای دیگر. در کلی فی المعین من فروختم به شما یکی از این دو کتاب را. از نظر عقل عنوان احد الکتابین متعلق ملکیت است. خب عنوان احد الکتابین تعین ذهنی دارد. از نظر عرف واقع احد الکتابین. ولی عرف اشکال فرد مردد را نمی فهمد. هر چه به عرف می گوئی، می گوید یکی از این دو کتاب مال من است دیگر. می گوئیم عنوان یکی از دو کتاب؟ می گوید نه، عنوان یکی از دو کتاب به چه درد من می خورد. دستش را هم می گذارد روی این دو کتاب می گوید یکی از این دو کتاب مال من است. می گوئیم صبر کن، این کتاب الف مال تو است؟ می گوید نه. ولذا بایع می تواند کتاب الف را بفروشد به دیگران. کتاب ب مال تو است؟ می گوید نه. لذا بایع می تواند کتاب الف را نفروشد کتاب ب را بفروشد به دیگران. اما یکی از این دو کتاب مال من است. عنوان احد الکتابین را هم عرف قانع نمی شود که بگویند تو مالک عنوان احد الکتابین هستی. می گوید عنوان احد الکتابین را مفت هم بدهند نمی خرم. من می خواهم این کتابها را مطالعه کنم باسواد بشوم، عنوان احد الکتابین را می خواهم چکار کنم.

 پس عقل می گوید عنوان احد الکتابین عنوان ذهنی متشخص فانیا فی الخارج موضوع ملکیت است. عرف هم که واقع احد الکتابین را به نظر ساذج عرفی قبول دارد. و مرحوم نائینی این را می خواهد بگوید. می خواهد بگوید از نظر عرف متعلق اراده عبارت است از واقع احدهمای لا بعینه. به عرف بگوئی عنوان یکی از این دو فعل را دوست داری؟ می گوید عنوان چیست؟ من این دو فعل را دوست دارم علی البدل.

ولذا به نظر ما این قول مرحوم نائینی وآقای بروجردی از نظر عرفی بسیار قول متینی هست.

تتمة الکلام انشاءالله روز شنبه.